

اسلام و دموکراسی (نسبت سنجی اسلام و دموکراسی)

دکتر حسن الهی منش^۱ - سید محمد امین حسینی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴/۱۰/۱۳۹۴ - تاریخ پذیرش: ۵/۱۲/۱۳۹۴

چکیده:

رابطه اسلام و دموکراسی «نسبت سنجی اسلام و دموکراسی» از آن جهت حائز اهمیت است که به مفهوم مقبولیت و مشروعیت از دیدگاه اسلام و غرب می‌پردازد که یکی از دغدغه‌های نخبگان سیاسی، سیاست‌مداران و دولت‌مردان هر نظام سیاسی می‌باشد از این رو تبیین و طراحی مدلی برای حکومت اسلامی با دیگر حکومت‌ها می‌باشد، سؤال اصلی این است که چه رابطه‌ای میان تعریف مفاهیم اسلام با مفاهیم دموکراسی وجود دارد؟ بر همین اساس فرضیه‌ای که در پژوهش بیان شده این است که با توجه به برداشتها و تعاریف هر یک، تفاوت‌هایی اساسی بین آنها وجود دارد.

واژگان کلیدی: مقبولیت، مشروعیت، اسلام، دموکراسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- استادیار و عضو هی علمی اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ایران
mohamad_elahimanesh@yahoo.com

- دانش‌آموخته کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، آشتیان، اراک، ایران
smhseini@rihu.ac

مقدمه:

رابطه بین اسلام و دموکراسی در جهان معاصر پیچیده و مشکل برانگیز است. جهان اسلام از حیث طرز تفکر یکپارچه نیست. چشم اندازه‌های وسیعی در این جهان وجود دارد، از اندیشه‌های افراطی کسانی که وجود هرگونه ارتباط بین اسلام و دموکراسی را نفی می‌کنند گرفته تا کسانی که معتقدند اسلام خود به نظام دموکراتیک فرمان می‌دهد. در میان اندیشه‌های افراطی، در شماری از کشورهایی که اکثریت جمعیت آنها مسلمان هستند، بسیاری از مسلمانان بر این باورند که اسلام حامی و پشتیبان دموکراسی است، اگر چه نظام سیاسی خاص آنها مشخصاً تحت عنوان نظام اسلامی شناخته می‌شود. برخی از این اسلام‌گرایان بر این باورند که «دموکراسی» مفهومی بیگانه است که توسط غرب‌گرایان و اصلاح‌طلبان سکولار به جوامع اسلامی تحمیل شده است. آنها همواره استدلال می‌کنند که مفهوم حاکمیت مردم، تاکید بنیادی اسلام بر حاکمیت خدا را انکار می‌کند و لذا نوعی بت پرستی است. برخی بیشتر تاکید می‌کنند که در شرایط کنونی جهان معاصر، دموکراسی را می‌توان نیاز ضروری اسلام تلقی کرد. در این مباحثات، متفکران مسلمان مفاهیم تاریخی پراهمیتی را از درون سنت اسلامی بیرون کشیده و با مفاهیم پایه‌ای دموکراسی آن طور که در جهان مدرن فهمیده می‌شود، تلفیق می‌دهند. این فرآیند در جهان اسلام مشابه همان فرآیندهایی است که در دیگر سنت‌های مذهبی بزرگ رخ داده است. تمام سنت‌های مذهبی بزرگ جهان، دستگاه‌های کلانی از ایده‌ها، بینش‌ها و مفاهیمی که برای فهم حیات و فرجام نوع بشر اساسی هستند، عرضه می‌دارند. بسیاری از این مفاهیم با اهمیت به شیوه‌های مختلف در دوران مختلف به کار برده شده‌اند. برای مثال سنت مسیحی در دوران پیش مدرن شالوده‌های نظری برای پادشاهی دارای مشروعیت الهی فراهم می‌کرد، در حالی که در دوران معاصر این مفهوم را ترویج و تبلیغ می‌کند که مسیحیت و دموکراسی کاملاً با یکدیگر سازگارند.

صرف نظر از اینکه اسلام در تئوری یا در عمل دموکراتیک است یا نه، این نکته به روشنی قابل مشاهده است که واژه دموکراسی در زمان سیاسی اسلام یافت نمی‌شود. اما این بدان معنا نیست که در ادبیات مسلمانان مدرن هیچ مبحث سیاسی راجع به شرایط و یا ویژگی‌های حاکم و زبردست پیدا نمی‌شود. بلکه موضوعاتی مانند عدل، ظلم غالباً بیشترین توجه اندیشمندان مسلمان را به خود جلب می‌کرد. بسیاری از فیلسوفان مسلمان از جمله فارابی و ابن رشد، دیدگاه‌های خود را دربارهٔ دموکراسی به عنوان شکلی از حکومت یک مسئله مهم و محوری در نظریه سیاسی و فقهی مسلمانان سنتی مطرح نمود و دلیل پرداختن افرادی مانند فارابی و ابن رشد به مقوله دموکراسی، این بود که آن دو سعی داشتند فلسفه سیاسی افلاطون را به جامعه اسلامی معرفی و عرضه کنند و این پرسش را پاسخ دهند که بهترین نوع حکومت سیاسی، چه نوع حکومتی است. این دو فیلسوف مسلمان با به کار بردن ضوابط و هنجارهای مطرح شده توسط افلاطون، در آثار سیاسی‌شان، نوعی دیدگاه انتقادی نسبت به دموکراسی داشتند. فارابی در کتاب **آراء اهل المدینه الفاضله** و کتاب **السیاسه المدینه** و ابن رشد که تفسیری از جمهوری افلاطون دارد نوشته، هر دو از دموکراسی به عنوان شکل ناقص از حکومت و نوعی انحراف از حکومت با فضیلت یاد می‌کنند.

در سده‌های میانه و قرون ۱۴ تا ۱۸ بحث در مورد مزایا و معایب دموکراسی و ضررهای آنها برای فلاسفه مسلمان اهمیت داشت اما کم کم این اهمیت به طور کامل از بین رفت، اینکه در قرن ۱۹ دوباره مفهوم دموکراسی زنده شد و مورد توجه روشنفکران مسلمان قرار گرفت. در پایان قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، تعالیم و آرمان‌های انقلاب فرانسه و دیگر جنبش‌های سیاسی الهام گرفته از آن به جهان اسلام وارد شد. در این زمان دموکراسی نیز یکی از ایده‌های نوینی بود که وارد جهان اسلام شد. در اواخر قرن نوزدهم این تمایز به وجود آمد که دموکراسی پدیده‌ای کاملاً جدای از جمهوری است و طی قرن نوزدهم مسلمانان بیشترین آشنایی را با ایده‌های دموکراتیک غربی، پیدا کردند و تأثیر این ایده‌های نوین، بسیار چشمگیر بود. به طوری که در پایان قرن ۱۹ بسیاری از رهبران

دینی سنتی دست کم در گفتارشان از دموکراسی دفاع می‌کردند و اگر بخواهیم شناخت آنان را از قدرت نظریه‌های دموکراتیک دریابیم، بایستی به این نکته توجه داشته باشیم که آنها ادعا داشتند که دموکراسی و نیز پیشرفت و بسیاری دیگر از نوآوری‌های قرن نوزدهم از طریق وحی و در قرآن آمده است. به عبارت دیگر اسلام شامل برخی از اصولی است که شاید بتوان آنها را با اصول دموکراسی سازگار دانست. مهمترین این اصول حریت یا آزادی، مساوات یا برابری، شورا و بیعت است. به بیان ساده می‌توان اینگونه گفت که دموکراسی به شکل امروزی آن از نظر اصول و مبانی اصلی و آثاری که از آن ناشی می‌شود، تفاوت‌هایی با اصول و مبانی حکومت اسلامی دارد.

مفهوم مشروعیت و مقبولیت و مبانی آن در اسلام

در اسلام، مشروعیت از مقبولیت تفکیک می‌شود و آنچه که با رأی مردم مرتبط است مقبولیت نظام است و مشروعیت نظام اسلامی، امری مستقل از خواست مردم است. در این دیدگاه اکثریت هرگز نمی‌تواند معیار کاملی برای مشروعیت و مقبولیت سیاسی مدنظر واقع شود و همچنین ممکن است حکومتی به طور ذاتی مشروع و از حقانیت برخوردار باشد. ولی مقبولیت عینی نیافته است. مصباح یزدی در حکومت و مشروعیت در این باره می‌گوید: «مردم مشروعیتی به حکومت فقیه نمی‌دهند، بلکه رأی و رضایت آنان باعث به وجود آمدن آن می‌شود». (مصباح، ۱۳۷۷: ۷۳) به نظر ایشان هیچکس حق حاکمیت ندارد مگر آنکه از طرف خدای متعال مأذون باشد، یعنی حکومت کسی که از طرف خدا نصب شده باشد مشروع است. در اسلام خداوند بر تمام هستی مالکیت دارد که مانع از مشروعیت مالکیت فردی نمی‌شود. مالکیت الهی به این معنی است که مشروعیت حاکمیت فردی و بنای حکومت، مبتنی بر اراده مردم نمی‌شود، بلکه این امر مانعی در برابر حکومت مطلقه و دیکتاتوری امروزی می‌باشد و در عمل جزء فردی که به طور مطلقه و استبدادی تمام قدرت را در دست داشته باشد چیزی دیده نشده است.

یکی از کسانی که به صراحت در این مورد اظهار نظر کرده است آیت الله مصباح یزدی است که در کتاب قدرت اسلامی و ولایت فقیه این چنین می‌گوید:

«باید کسی را به حاکمیت بپذیریم که رضایت خداوند را در حکومت او احراز کرده باشیم تا بتوانیم برای رهبری او از جانب خداوند اذنی را کشف کنیم». (مصباح، ۱۳۶۹: ۱۵۸) در اندیشه اسلامی حق حاکمیت در اصل منحصر از آن خداوند است و تنها اوست که بر کل هستی مالک می‌باشد.

خداوند در قرآن کریم در سوره بقره اینگونه می‌فرماید:

«... و حاکمیت مطلق از آن اوست، غیر از خدا هیچکس چنین حقی را ندارد تا بتواند آن را به کسی اعطا کنند و از کسی بگیرند». (بقره، ۱۰۲) بنابراین تنها حکومتی مشروع است که از حاکمیت الهی سرچشمه بگیرد. پیامبران مستقیماً از جانب خدا این اجازه را دارند تا بر مردم حکومت نمایند. در مبنای مشروعیت الهی، امکان انفکاک میان مشروعیت و مقبولیت وجود دارد. به این صورت که ممکن است خدا به کسی اجازه تشکیل حکومت را بدهد و مردم نیز از او اطاعت کنند و آنها از فرمان خدا سرباز زنند و از فرد منصوب تبعیت نکنند و وی را در امور اداره جامعه کمک رسانی نکنند. نمونه بارز آن ۲۵ سال خانه نشینی امیرالمؤمنین را می‌توان مثال زد. با اینکه از طرف خداوند به امامت برامت اسلامی منصوب شده بودند و مردم هم از وی حمایت نکردند و حکومت به دست کسانی افتاد که مشروعیت نداشتند ولی از مقبولیت مردمی برخوردار بودند. اما در مورد مشروعیت آن دو نوع حکومت می‌توان گفت که: منشأ قدرت و مشروعیت در نظام دموکراسی تنها مردمی است و با رأی اکثریت مردم به دست می‌آید (البته اگر واقعاً اکثریت تحقق پذیرد نه آن که اکثریت نسبی و به تعبیری نخبگان جایگزین آن شود! چنانکه در برخی از کشورهای مدعی دموکراسی چنین است) اما در نظام اسلامی منشأ قدرت و مشروعیت مردمی و حیانی است؛ به بیان روشن‌تر، مشروعیت حکومت اسلامی و حیانی و الهی است و اقتدار حکومت و کارآمدی آن با پذیرش و انتخاب مردم تحقق

می‌پذیرد. توضیح اینکه حضور مردم در صحنه‌های سیاست، از دیدگاه اسلام یک فریضه است و شرکت فعال همگان در حاکمیت و قدرت بخشیدن به هیأت حاکمه که برگزیدگان مردمند، یک وظیفه ملی و دینی است و این مردم هستند که منشأ قدرت در همه زمینه‌های سیاست گذاری کشورند؛ البته با این قید که باید بر معیارهای دینی استوار باشد و در سایه رهنمود شرع - در اصول و کلیات - انجام گیرد و مردم متعهدانه و آگاهانه با مسائل برخورد کنند، نه با بی‌تفاوتی و ناآگاهانه. (نوروزی، ۱۳۸۲: ۱۷۸) به طور کلی درباره مشروعیت حکومت اسلامی، دیدگاه‌های متفاوتی هست که براساس بعضی از آنها حکومت اسلامی دارای مشروعیت الهی است.

مفهوم مشروعیت و مقبولیت و مبانی آن در دموکراسی

دموکراسی^۱ از ریشه یونانی^۲ به معنای مردم و «Kratos» به معنای حکومت گرفته شده است؛ یعنی حکومت مردمی (آشوری، ۱۳۸۲: ۸۸) خواستگاه پیدایش دموکراسی جدید در غرب به زمانی باز می‌گردد که ناکارآمدی مسیحیت در پاسخگویی به مشکلات مربوط به جنبه‌های مختلف حیات بشری به ظهور رسید؛ از این رو متدینان غربی به این نتیجه رسیدند که حوزه کارکرد و حکمرانی الهی را به حیات فردی انسان محدود کنند. آنگاه غربی‌ها با توجه به تفکیک حوزه دیانت از سیاست با این مسأله مواجه شدند که حکومت را به دست چه کسی بسپارند و در این رهگذر به دو نتیجه و راه حل یعنی «حکومت دموکراسی» و «حکومت استبدادی» رهنمون شدند. از میان این دو، حکومت دموکراسی و مردمسالاری یا حکومت مردم بر مردم بر حکومت استبدادی و فاشیستی ترجیح داده شده، به شدت ترویج شد؛ بنابراین، یکی از دلایل پیدایش نظام دموکراسی، نارسایی آیین مسیحیت در مدیریت جامعه و جدایی از سیاست بوده است. (نوروزی، ۱۳۸۲: ۱۵۲) مبانی قدرت سیاسی، حاکمیت سیاسی و مشروعیت نظام سیاسی، یکی از تفاوت‌های اساسی و

^۱ - Democratia

^۲ - Demos

تعیین کننده میان حکومت‌های دموکراتیک و غیر دموکراتیک است. در یک تقسیم بندی کلی در حکومت‌های دموکراتیک اراده مردم مبنای اصلی قدرت سیاسی است. دولت مظهر اراده ملی و جمعی است و مشروعیت آن هم از خواست و اراده عمومی سرچشمه می‌گیرد.

محمد رضا خاتمی در کتاب **مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی شیعه** اینگونه بیان می‌کند:

«در حکومت‌های دموکراتیک، قدرت سیاسی از طریق مشارکت فعال سیاسی، اعمال می‌شود و براساس آن نهادهای سیاسی جامعه بوسیله آرای عمومی شکل می‌گیرد و تحت نظارت مردم، قدرت سیاسی را اعمال می‌کنند که تداوم مشروعیت این نهادها در اعمال قدرت سیاسی، به میزان توانایی آنها در کسب رضایت عمومی بستگی دارد.» (خاتمی، ۱۳۸۴: ۵۶-۵۷) پس رضایت عمومی از نحوه اعمال قدرت سیاسی، موجب بقای نهادهای سیاسی و ساختارهای آن در هر کشور می‌شود و این کشورها از ثبات سیاسی بیشتری برخوردار می‌شوند و در آنها بحران‌های کمتری به وجود می‌آید اگر هم بحرانی به وجود آید زودتر حل می‌شود. در نتیجه این امر، هدف اصلی دموکراسی است. رضایت عمومی به طور مطلق آن، یک امر غیرممکن است با این حال در حکومت و نظام سیاسی برای تداوم و مشروعیت خود باید میزان مشروعیت دولت دموکراتیک مبتنی بر این ارزش باشد که تمامی قدرت ناشی از مردم است. جلوه‌های این نوع مشروعیت را می‌توان در اصولی چون اصل احترام به اکثریت، اصل انتخابات عمومی و اصل برابری همه شهروندان نمایان است.

هابز در لویاتان با این که مشروعیت نظام سیاسی را جعلی و قراردادی و وابسته به خواست مردم می‌داند، هیچ نقشی را برای مردم تنظیم و نظارت بر رفتار حاکمان قایل نبود و اینگونه اظهار می‌داشتند:

«اتباع نمی‌توانند شکل حکومت را تغییر دهند... امکان نقض عهد از جانب حاکم متصور نیست، چون نمایندگی همگان تنها به موجب عهد و پیمان متقابل آدمیان به کسی که حاکمیت به وی اعطا می‌گردد واگذار می‌شود. به موجب پیمان میان شخص و حاکم و مردم بنابراین امکان نقض پیمان از جانب حاکم متصور نیست ... هرکس که به تاسیس حکومت بر طبق رأی اکثریت معترض باشد. اعتراض نادرست است». (هابز، ۱۳۸۰: ۱۹۳-۱۹۵) و همچنین لاک در مقاله دوم در باب حکومت نوشته است:

«کسی که قدرت برترین اجتماع در دست اوست، ملزوم و مکلف است بر طبق قوانین مقرر و موجود حکومت کند و این قوانین، باید به تصویب مردمان رسیده باشد... هیچ دولتی حق ندارد به موجب فرمان و مقررات که خود مستقلاً ساخته است حکمرانی کند». (لاک، ۱۳۴۴: ۲۳۵)

بنابراین تکیه دموکراسی‌ها بر افکار عمومی و نقشی که دارند است. زیرا مشروعیت حکام و حرمت نهادها ناشی از نظام مستلزم رضایت و تصویب شهروندان و مشارکت افکار عمومی می‌باشد. به همین دلیل نوعی رابطه متقابل میان قدرت سیاسی و آراء عمومی وجود دارد. به هر حال هر نظام سیاسی برای بقا باید مقبولیت و کارآمدی داشته باشد. اندیشه سیاسی، مقوله‌های زمینی است و حکومت هم در صدد است به مشکلات زمینی جواب دهد و اینکه این اندیشه سیاسی خوب یا بد است ملاک آن کارآمدی و ناکارآمدی آن اندیشه است. مقبولیت مهمترین مقوله در امر سیاست‌مداری است و حکومت هم زمانی استوار و پایدار می‌ماند که بتواند برای مقبولیت خود تلاش و سعی نماید.

اعتبار رأی مردم در اسلام

در اندیشه دینی مردم در مشروعیت نظام سیاسی نقشی ندارند، اما مقبولیت و کارآمدی آن بسیار تاثیر گذارند. حکومت اعمال لطف بر مردم است و هیچ حکومتی نمی‌تواند در برابر مردم که طرف دیگر حکومت هستند بی تفاوت باشد.

وحیدی منش در کتاب مقایسه مبانی مردم سالاری دینی و دموکراسی لیبرال این چنین بیان می‌کند که:

«حکومتی موفق خواهد بود که نظر مردم را با خود همراه کند به دلیل اهمیت و تأثیرگذاری مقبولیت مردمی بود که حضرت علی (ع) تا زمانی که رضایت مردم را احراز نکرد، حاضر نشد زمام حکومت را به دست گیرد». (وحیدی منش، ۱۳۸۴: ۲۲۳) و نیز وحیدی منش در همان کتاب به این موضوع اشاره دارد که:

«در اسلام مردم تنها در منطقه الفراغ (اموری که حکم الزامی ندارد) می‌توانند قانونگذاری کنند، نظیر قوانین راهنمای و راندگی، حقوق مطلق به فضا و دریاها و ... و آن دسته از اموری که به مقتضیات زمان و مکان وابسته‌اند. البته در این امور هم تصمیم مردم و نمایندگان‌شان در صورتی مشروعیت پیدا می‌کنند که به تأیید ولی فقیه برسد و بدون تأیید او برای هیچکس الزامی نخواهد داشت». (همان: ۲۲۶) پس می‌توان اینگونه استنباط کرد که مردم در انتخاب ولی فقیه نقش بسیار مهمی دارند. وی مشروعیت ولایتش را از مردم نمی‌گیرد ولی بدون پذیرش مردم نیز نمی‌تواند عملاً حکومت کند.

امام خمینی در صحیفه نور در تنفیذ حکم ریاست جمهوری شهید رجایی می‌فرماید:

«مردم با اکثریت قاطع جناب آقای محمد علی رجایی را به ریاست جمهوری کشور اسلامی ایران برگزیدند... و چون مشروعیت آن باید با نصب ولی فقیه امر باشد. اینجانب رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم و مادام که ایشان در خط اسلام عزیز و پیرو احکام مقدس آن باشند... از فرامین الهی و قانون اساسی تخطی ننمایند این نصب و تنفیذ به قوت خود باقی است و اگر خدای ناخواسته برخلاف آن عمل نمایند، مشروعیت آن را خواهم گرفت». (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۶۹ و ۱۷۹) پس مردم می‌توانند در تعیین سایر مسولان نیز اعمال نظر کنند گر چه در این مورد نیز مردم اختیار مطلق ندارند بلکه باید معیارهایی که اسلام برای

کارگزاران مشخص کرده مورد توجه قرار دهند. یکی از مسایل بنیادین در هر حکومتی، نوع پیوند میان دولت با ملت است. این پیوند از دو جهت قابل بررسی است: الف- در اصل تشکیل حکومت و نحوه پیدایش آن؛ ب- در نوع برخورد و تعامل میان حکومت و مردم. حکومت مردم سالار، حکومتی است که هم در اصل پیدایش خود و هم در نوع تعامل با مردم بیش‌ترین پیوند را با مردم داشته باشد و امور اساسی آن طبق اراده و خواسته مردم انجام پذیرد. البته میان مردم‌سالاری دینی و غیر دینی یک تفاوت اساسی وجود دارد و آن این که در حکومت مردم سالار دینی، خواست و اراده مردم در محدوده احکام و دستورات الهی ملاک عمل قرار می‌گیرد و خواست و تشخیص مردم بر قانون و دستور خداوند مقدم نمی‌شود، اما در حکومت‌های مردم سالار غیر دینی خواست و اراده مردم محدود به حدی نیست و اصلاً برای دستور و قانون الهی حسابی باز نمی‌شود و به طور مطلق بر اساس نظر اکثریت مردم عمل می‌شود. در فقه و فرهنگ اسلامی، بررسی منشأ حکومت و ملاک مشروعیت دولت، اساسی‌ترین مباحث فلسفه سیاسی اسلام است از آنجا که خداوند خالق و صاحب اختیار آفریدگان است، هیچ کسی جز او سزاوار حکومت بر بندگانش نیست، مگر آنان که به اراده و هدایت خود او برای رهبری و حکومت برگزیده شوند. (قربانعلی، بیتا: ۳)

اعتبار رأی مردم در دموکراسی

در دموکراسی، مشروعیت نظام سیاسی به خواست مردم بستگی دارد. در این ایدئولوژی مشروعیت و مقبولیت از هم انفکاک ناپذیر است و تنها ملاک مشروعیت نظام سیاسی مقبولیت مردمی آن است. در اندیشه لاک، روسو و متفکران لیبرال بعد از او، سران حکومت نماینده و کارگزار مردم هستند. آنان از طرف مردم انتخاب می‌شوند تا در جهت منافع مردم و در چارچوب خواست مردم به تنظیم قوانین و امور اجتماعی بپردازند. درباره اعتبار رأی مردم در دموکراسی وحیدی منش در کتاب **مقایسه مبانی مردم سالاری دین و دموکراسی لیبرالی** این چنین می‌گویند: «در دموکراسی، حکومت نه تنها

مشروعیتش را مدیون مردم است بلکه در دوام و بقایش نیز نباید مرتبا از مردم کسب مشروعیت کند، به همین دلیل به میزانی که مردم از آن حمایت می‌کنند. مشروع بودنش نوسان پیدا می‌کند». (وحیدی منش، ۱۳۸۴: ۲۳۱) بنابراین دولت همیشه در مقابل مردم پاسخگو است و کاملا طبق خواست مردم عمل می‌کند در این رویکرد، در عرصه قانونگذاری نیز هیچ ملاکی برای مشروعیت قوانین به غیر از خواست مردم نمی‌توان یافت. هرچه اکثریت مردم بپذیرند همان به قانون تبدیل می‌شود و آنچه را که اکثریت کردند از قانونی بودن می‌افتد.

بوستی در درس‌های قرن بیستم، مبحثی از پوپر درباره دموکراسی، هرگز حکومت مردم نبوده است، هرگز هم نباید و نشاید که چنین باشد اینگونه می‌نویسد:

«دموکراسی‌ها حاکمیت‌های مردمی نیستند، بلکه بیش از هر چیزی نهادی هستند که به مردم اجازه می‌دهند خود را علیه دیکتاتوری مجهز کنند؛ دموکراسی‌ها به حکومت‌های دیکتاتوری مجال بروز نمی‌دهند و نمی‌گذارند قدرت متراکم و متمرکز شود، بلکه تلاش می‌کنند قدرت دولت محدود شود، چیزی که اهمیت دارد این است که حکومت‌های دموکراتیک در این معنا اجازه دهند وقتی دولتی در ایفای حقوق و وظایفش فرو می‌ماند و یا وقتی مردم سیاست آن را نادرست میدانند قدرت بدون خونریزی دست به دست می‌شود و آن دولت نادرست و ناکارآمد به شکلی مسالمت آمیز جایش را به دولت دیگر بدهد...». (بوستی، ۱۳۷۹: ۱۲۰ و ۱۲۴)

در توضیح مباحث مطرح شده باید گفت که اصل دین و آموزه‌های دینی نیز تنها در چارچوب خواست مردم امکان تبدیل شدن به قانون را دارند. بدینگونه اگر دین عملی را جرم معرفی کرده باشد قبل از آنکه به تصویب مردم برسد کسی نمی‌تواند ناقضان آن را مجازات کند اما اگر اکثریت به همان حکم دینی رأی مثبت دادند و آن را پذیرفتند به سب رأی مردم به قانون تبدیل می‌شود و تا زمانی قانون است که از رأی خود برنگشته

باشد. و همچنین اگر در صورتی مردم نظر مخالف را در هر زمان اعلام کنند قانون مجدد مورد قبول جایگین قانون قبلی می‌شود.

جلیل پروین در کتاب اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران از بازرگان تا سروش اینگونه نوشته است:

«اصل حکومت اکثریت بر این باور پایه گذاری شده است که هر اندازه تبادل نظر و مشارکت مردم در تدوین سیاست گذاری گسترده‌تر باشد نسبت به آن تبادل نظری که افراد معدودی را در بردارد تصمیمات عاقلانه تری به دست می‌دهد. شاید بتوان گفت که تصمیمی که بواسطه انتخابات اکثریت گرفته می‌شود نه تنها نظر بخشی از جامعه بلکه نظر کل مردم را بازگو می‌کند». (جهان بخش، ۱۳۸۳: ۴۲) به هر حال به رغم تمام این ابهامات، غالب بودن رای و تصمیم اکثریت تقریباً به مثابه قاعده‌ای کلی برای تصمیم‌گیری پذیرفته می‌شود.

نتیجه گیری:

همانطور که گفته شد یکی از اصول بنیادین برای تشکیل هر حکومت، مقوله مشروعیت و مقبولیت است که در این مقاله به بررسی هر یک از آنها و تعریف مفاهیم و مبانی آنها در نظام سیاسی اسلام و دموکراسی پرداخته شد. در نظام سیاسی اسلام مبنای اصلی و سیاسی مشروعیت حکومت از آن خداوند است و حکومت اسلامی مشروعیت خود را از خدا می‌گیرد چرا که بر طبق دیدگاه اسلام حکم و حکومت فقط از آن خداوند است. همچنین در نظام سیاسی اسلام مقبولیت مشروعیت دو مقوله متمایز و جدای از یکدیگر تلقی می‌شود که عدم وجود یکی از آنها مانعی برای وجود دیگری محسوب نمی‌شود. اما در دموکراسی اصل و مبنای مشروعیت حکومت بر رأی مردم و خواست و اراده عمومی استوار است و هر حکومت تا زمانی مشروع شناخته می‌شود که از پشتوانه آرای اکثریت

برخوردار باشد و مشروعیت و مقبولیت به گونه‌ای با هم یکی شده‌اند که عدم وجود مقبولیت باعث از دست رفتن مشروعیت حکومت نیز می‌شود.

بنابراین در پاسخ به پرسش اصلی این تحقیق می‌توان اینگونه بیان کرد که نظام سیاسی اسلام و حکومت اسلامی اگر چه شباهت‌های اندکی به حکومت دموکراتیک دارد اما هرگز با آن منطبق سازگار نیست. شاید بتوان یکی از مؤلفه‌های شاخص و مهم برای تمایز میان این دو شیوه حکومت را تفاوت و تمایز و حتی تعارضات بنیادین در اصول و مبانی اساسی حکومت و حکمیت در هر یک دانست. هر چند تلاش‌های شده است تا با تلفیق آموزه‌های هر یک از مکاتب اسلام و دموکراسی وجهی از حکومت به نام «حکومت مردم سالاری دینی» به وجود آید، اما واقعیت این است که چنین حکومتی فقط در شکل ظاهری شباهت‌هایی به حکومت دموکراسی دارد اما از نظر پشتوانه فکری و جهان بینی کاملاً متضاد است.

اما پیشنهاد عمده این نوشتار این است که می‌توان با نگرشی مدرن و به دور از تحجر و تعصب به مقوله دین و به خصوص فقه سیاسی اسلام در نظام سیاسی امروزی اسلامی، بیشترین شباهت‌ها به دموکراسی را به وجود آورده و در اصول و مبانی به یک حکومت دموکراتیک نزدیک شد. اما پرداختن به مقولاتی مانند مردم سالاری دینی چندان منطقی و کارآمد به نظر نمی‌رسد و چیزی جز قربانی کردن دموکراسی در پیشگاه دین و حکومت دینی نیست.

منابع:

- امام خمینی، ۱۱ مرداد (۱۳۶۰)، صحیفه نور، جلد ۱۵، صفحه ۶۷ و ۱۷۹ حکم تنفیذ ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای
- آشوری، داریوش، فرهنگ علوم سیاسی، صفحه ۸۸
- بوستی، جیانکارلو (۱۳۷۹)، درس‌های قرن بیستم و مصاحبه و دو گفتار منتشر نشده از کارل پوپر، تهران، فرزانه، صفحات ۱۲۰ و ۱۲۴
- جان، لاک (۱۳۴۴)، رساله دوم در باب حکومت، مندرج در مجموعه آزادی فرد و قدرت دولت، ترجمه محمود صانعی، تهران، صفحه ۲۳۵
- جهان بخش، فروغ (۱۳۸۳)، اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران، از بازرگان تا سروش، ترجمه جلیل پروین، تهران: گام نو، صفحه ۴۲
- خاتمی، محمدرضا (۱۳۸۴)، مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی شیعه، انتشارات مجد، چاپ اول، صفحات ۵۷ - ۵۶
- دارابکلایی، اسماعیل، فلسفه سیاسی اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی، صفحات ۱۹۸-۲۰۰
- قربانعلی، هادی، اسلام و دموکراسی، بی‌تا: صفحه ۳
- مصباح یزدی، محمدتقی، تابستان (۱۳۷۷)، حکومت و مشروعیت، کتاب نقد (سال ۲، شماره ۷، صفحه ۷۳)

-(۱۳۶۹)، مباحثی ساده و کوتاه پیرامون حکومت اسلامی و ولایت فقیه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، صفحه ۱۵۸
- نوروزی، محمدجواد، نظام سیاسی اسلام، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، استاد محمدتقی مصباح یزدی، جلد ۱، فصل دوم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، صفحه ۱۵۲
- وحیدی منش، حمزه علی(۱۳۸۴)، مقایسه مبانی مردم سالاری دینی و دموکراسی لیبرالی، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم، صفحه ۲۲۳
-(۱۳۸۴)، مقایسه مبانی مردم سالاری دینی و دموکراسی لیبرالی، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم، صفحه ۲۳۱
- هابر، توماس(۱۳۸۰)، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی، صفحات ۱۹۵-۱۹۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی